

مقدمه

مطالعات ایرانی حتی در میان متفکران ایرانی نیز غریب است؛ اگر امروز از اندیشمندان ایرانی بخواهید در مورد پسامدرنیسم، مارکسیسم، روشنفکری غربی و حتی اندیشه‌های رایج در جهان عرب بنویسند، صرف‌نظر از کیفیت نوشته‌های آن‌ها، می‌توان صدها نویسنده مشتاق پیدا کرد که علاقه‌مندند درباره ابعاد و مختصات این اندیشه‌ها آثار متعدد خلق کنند. اما تعداد پژوهشگرانی که در زمینه اندیشه سیاسی ایران بنویسند به عدد انگشتان دست هم نمی‌رسد؛ این درحالی است که فهم و شناخت اکنون هر جامعه و از جمله جامعه ایرانی در گرو شناخت انتقادی گذشته است. تاریخ ایران تاریخی سراسر خلاقیت و نوآوری است و از همه مهم‌تر نظام سیاسی ایران‌شاهی است که از سوی بزرگ‌ترین نویسندگان جهان از جمله هگل به عنوان نخستین نظام سیاسی مقتدر از آن یاد شده است. بنابراین این نوشته سعی کرده است با تکیه بر منابع اصیل به‌جای مانده و رویدادهای تاریخی ایران باستان دورنما و تصویری نوین از اندیشه سیاسی ایران باستان ارائه دهد. این کتاب بر آن است که نشان دهد ایرانیان با درون‌مایه پیوند دین و سیاست ساختی از اندیشه سیاسی رئیس‌محمور را ارائه داده‌اند که تا دوران مدرن نیز تداوم دارد. اینک بنا به ضرورت به دو نکته در باب اهمیت موضوع و روش پژوهش اشاره می‌کنیم.

نخست، درباره اهمیت اندیشه سیاسی ایران باستان می‌توان گفت که ایران واژه‌ای است برگرفته از ایرن، ایر، اران، آریا به معنای سرزمین نجیب‌زادگان، نیکی‌ها، خوبی‌ها که از دوران باستان تاکنون به سرزمین، ملت و نظام سیاسی ایران اطلاق شده است (شهبازی، ۱۳۹۵: ۵۸). شاهان هخامنش خود را شاهنشاه ایران و دارای نسب آریایی می‌دانستند، به‌ویژه داریوش و خشایارشا از تعلق خود به دودمانی می‌بالیدند که آن را ایرانی می‌خواندند. آن‌ها خود را ایرانی و از دودمان آریا و آریاچیته اعلام می‌کردند، مواردی که در کتیبه بیستون نیز تکرار شده است. کارگزاران کلیدی ساسانی به انتهای منصب خود ایران را اضافه می‌کردند؛ برای مثال شاه شاهان ایران و انیران، ایران آمارگر، ایران همبرآگبد، ایران دبیربد، ایران درست‌بد، ایران سپاه‌بد (نیولی، ۱۳۹۵: ۵۱). در عهد

یازده

ساسانیان آثار یونانی توسط اردشیر بابکان در پارس کنار زده شد و به علت هجوم افکار هلنیستی، فرهنگ مسیحی و بودایی کارگزاران ساتراپ فارس (استخر) با همدستی موبدان زرتشتی ایرانشهر را احیا کردند (قرشی، ۱۳۸۹: ۲۶۴). بازگشت سیاسی و ملی ایرانیان توسط ساسانیان صورت پذیرفت و آنان در سنگ‌نوشته‌ها، کتیبه‌ها، متون ادبی و اندرزنامه‌ها خود را شاهنشاه ایرانشهر می‌نامیدند. ایران بار دیگر شکوه و قدرت یافت و سیستم متمرکز به همراه شهرهای سازمان‌یافته، نظام مقتدر و خویشکار ایران را شکل داد. دین زرتشت که قبل از مادها رگه‌های اهورایی و اسطوره‌ای آن شکل گرفته و در زمان هخامنشیان مذهب شاهان بود به ایدئولوژی رسمی ساسانیان تبدیل شد. خرد مزدایی با قدرت‌گیری موبدان و نزدیکی آن‌ها به نظام سیاسی دارای کتاب، دستور، قواعد و سازوکار فرهنگی حکمرانی گردید.

ساسانیان ثبات سیاسی و توسعه کارآمدی ایرانشهر را رقم زدند. آن‌ها با همسایگان خود با هدف دفاع و ترویج اندیشه ایرانشاهی تکنیک‌های مختلفی اتخاذ کردند. با چین تجارت و با روم در ابتدا جنگ کردند و سپس از در صلح درآمدند، قبایل راهزن شرق ایران را سرکوب کردند و در برابر اعراب دیوار حائل و واحدهای سیاسی دست‌نشانده‌ای قرار دادند تا از هجوم اقوام دارای عصبیت که شیوه زیست غنیمت‌محور داشتند جلوگیری کنند. نظام سیاسی ایرانشاهی و تاریخ باشکوه آن مورد توجه اندیشمندان متعددی قرار گرفته، از جمله ویلیام فردریش هگل از بزرگ‌ترین فیلسوفان تاریخ نگاهی کاملاً تمجیدگرایانه به نقش سیاسی ایران در بنیان‌گذاری جهان نو داشته است و در این باره می‌نویسد:

از دیدگاه سیاسی، ایران زادگاه نخستین امپراتوری راستین و حکومتی کامل است که از عناصر ناهمگن فراهم می‌آید. در اینجا فرهنگی یگانه مردمان بسیاری را دربرمی‌گیرد ولی این مردمان فردیت خود را در پرتو حاکمیت یگانه نگاه می‌دارند. این امپراتوری نه همچون امپراتوری چین پدرشاهی و نه همچون امپراتوری هند ایستا و بی‌جنبش و نه همچون امپراتوری مغول زودگذر و نه همچون امپراتوری عثمانی بنیادش بر ستمگری است. برعکس در ایران ملت‌های گوناگون در عین آنکه استقلال خود را نگه می‌دارند به کانون یگانگی بخشی وابسته‌اند که می‌تواند آنان را خشنود سازد. قوانین عامی که در دولت ایران وضع می‌گردید در عین آنکه برای همگان الزام‌آور بود به ویژگی‌های قومی گزندی نمی‌رساند، بلکه حتی از آن‌ها پشتیبانی و نگاهبانی می‌کرد، به نحوی که هر یک از اقوام پدیدآورنده آن امپراتوری نظام سیاسی خاص خود را داشت. با امپراتوری

دوازده

ایران نخستین گام را به پهنه تاریخ پیوسته می‌گذاریم. ایرانیان نخستین قوم تاریخی هستند. امپراتوری ایران همچون امپراتوری گذشته آلمان و مملکت پهناور زیر فرمان ناپلئون، امپراتوری به معنای امروزی این واژه بود؛ زیرا از کشورهای گوناگونی فراهم می‌آمد که هر چند به شاهنشاهی ایران وابستگی داشتند لیکن فردیت و عادت و قوانین خود را حفظ می‌کردند. نظام ایران در مرکز قوانینی چون نور می‌تاباند و هر ایالت بسته به فرهنگ و آیین خود از نور بهره می‌گرفت. امپراتوری ایران روزگاری دراز و درخشان را پشت سر گذارده است و شیوه پیوستگی بخش‌های آن چنان است که با مفهوم راستین دولت کشور بیشتر از امپراتوری‌های دیگر مطابقت دارد. شیوه حکمرانی ایرانیان به تربیت توجه دارد. در تربیت شاهزادگان به‌ویژه وارثان تخت و تاج دقت بسیار به کار می‌رفت. پسران تا هفت سالگی در حرم‌سرا می‌ماندند و بعد از آن به شکار، سوارکاری و تیراندازی روانه می‌شدند. آنان آیین راستگویی می‌آموختند و مغان این وظیفه را برعهده داشتند. چهار تن از بلندمنش‌ترین پارسیان کار تربیت شاهزادگان را برعهده داشتند. ایرانیان این مردم کوهستانی و کوچ‌نشین آزاده هر چند بر سرزمین‌های توانگر و با فرهنگ فرمان رانده‌اند، ویژگی‌های کهن خویش را از دست نداده‌اند. شاه در این سرزمین، دوستی در میان دوستان کشور و خداوندگاری بود که همه از او فرمان می‌بردند (هگل، ۱۳۳۶: ۳۰۱-۳۱۵؛ Hegel, 2001: 191-209).

عذر نقل این فقره بلند در مقدمه را اهمیت نگاه متفکران صاحب‌نام جهانی به اندیشه و فرهنگ ایرانی می‌دانیم. هگل ایرانیان را پیشگام اندیشه سیاسی و موجد نخستین دولت در تاریخ می‌داند. دولت موضوع اصلی اندیشه سیاسی است. دستیابی به قدرت سیاسی یا تصاحب دولت برای سامان‌دهی عرصه قدرت عمومی در جامعه و تنظیم روابط سیاسی از جذاب‌ترین عرصه‌های زندگی انسانی است. انسان همواره گرایش به ارتقای سطح زندگی خود داشته و این مهم را عمدتاً از طریق کسب قدرت سهل‌تر می‌دانسته است. بنابراین اغلب تلاش کرده است تا با سازوکارهای مختلف سهم بیشتری از منابع قدرت به دست آورد. هر گروه انسانی که بتواند راه‌های عقلانی‌تری در بازی قدرت تعبیه کند می‌تواند دولت‌ش را وارد فاز تمدن کند. چنان‌که ابن‌خلدون متفکر شهیر اسلامی بر آن است که دولت زمانی می‌تواند به تمدن مبدل شود که تداوم داشته باشد، یعنی از سه نسل عمر متعارف دولت فراتر رود. این مسئله فقط از طریق عدالت دولت حاصل می‌شود؛ به عبارت دقیق‌تر تنها ساختارهای سیاسی مبتنی بر عدالت در مسیر تمدن گام

برمی‌دارند. دو مثال همیشگی او تمدن اسلامی و تمدن ایران باستان است. بر این اساس می‌توان گفت که ایران با اندیشه دوران باستان خود وارد فاز تمدن‌سازی شد و به نیرویی پرقدرت در عرصه اندیشه جهانی تبدیل شد؛ نیرویی که در طول سه هزار سال گذشته هیچ ساختار سیاسی جهانی و منطقه‌ای نتوانسته است آن را نادیده بگیرد.

دوم، درباره روش مطالعه این ساخت بسیار پراهمیت از اندیشه و عمل سیاسی در عصر باستان نیز می‌توان گفت که متأسفانه روش‌های متعدد و بعضاً نامناسبی برای بررسی اندیشه سیاسی ایران به کار گرفته شده است. اغلب این روش‌ها در بطن رهیافت کلی شرق‌شناسی که از مهم‌ترین روش‌شناسی‌های دوران مدرن است جای دارند. این روش‌شناسی در کل اندیشه ایران باستان را به مثابه ابژه نگریسته، با هستی‌شناسی کاملاً ماتریالیستی غربی به اندیشه سیاسی ایران باستان نظر می‌کند. این روش کمتر توان فهم محتوا، ساختار درونی و سنت‌های نظام سیاسی ایران باستان و تداوم آن تا دوره معاصر را دارد. نکته قابل توجه اینکه اغلب این روش‌ها به عرصه سیاست‌گذاری وارد شده، به ارائه راهکار برای آینده سیاسی کشور می‌پردازند. گاهی نتایج سیاسی برخی از این روش‌ها تعمیق شکاف‌های هویتی، عصبیتی و سوق دادن جامعه به سوی تجدید ساختارهای ملوک‌الطوایفی قرون وسطی است.

دسته اول از این متفکران به اقتضای سنت روم باستان از مفهوم امپراتوری برای مطالعه نظام سیاسی ایران باستان بهره گرفته‌اند. به‌زعم ایشان امپراتوری ایران باستان واحد سرزمینی بزرگی است با ساختار بوروکراتیک پیچیده که در رأس آن فرمانده نظامی قرار دارد و ارتشی قدرتمند و مجالس اشرافی ارکان اصلی آن هستند. دسته دوم از این متفکران به اقتضای سنت جامعه‌شناسی غرب از مفهوم ساختار قبیله‌ای برای تحلیل دولت ایران باستان استفاده کرده‌اند. به باور آن‌ها در ایران باستان قبایل مختلفی زندگی می‌کردند که اغلب سلحشور و رفتارشان مبتنی بر عصبیت قبیله‌ای بود. این الگو همه دولت‌های ایران باستان را در چارچوب قبایل زودگذر، راهزن و غارتگر تحلیل کرده است. به‌زعم آن‌ها تولد، رشد و مرگ سلسله‌های باستانی مادی، هخامنشی، اشکانی و ساسانی، صرفاً جلوه‌ای از ظهور و سقوط عصبیت قبیله‌ای بوده است. دسته سوم از این متفکران به اقتضای نظریات مربوط به شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی متفکرانی چون کارل مارکس و انگلس در کتاب *ایدئولوژی آلمانی* و کارل ویتفوگل در کتاب *استبداد شرقی* از مفهوم استبداد شرقی برای تحلیل دولت ایران باستان استفاده کرده‌اند. در این مدل بر الگویی از دولت تمرکز

چهارده

شده که مطلقه، متمرکز و خودکامه است. این الگو که ویژه جوامع شرقی است، شکل‌گیری دولت را ناشی از کمبود آب می‌داند و چون بخش مهمی از اقتصاد کشاورزی در دست خود دولت است لذا دولت مهم‌ترین رقیب جامعه بوده است و برای تصاحب و کنترل منابع آبی، دولتی قوی‌القوا بر فراز شبکه‌های آبرسانی ایجاد می‌کند. دولت در چین، مصر، هند و ایران باستان به علت در اختیار داشتن منابع آبی و تقسیم آن به میل خود، دولتی مطلقه و مستبد شرقی تلقی می‌شود. دسته چهارم از این متفکران به اقتضای نظریات کلاسیک فئودالیستی چون نظریه مارک بلوخ در کتاب *جامعه فئودالی* و نظریات مشابه داخلی آن چون نظریه تکامل فئودالیسم در *ایران* فرهاد نعمانی از نظریه فئودالیسم برای تحلیل دولت ایران باستان استفاده کرده‌اند. به اعتقاد اصحاب این نظریه ایران نیز همچون سده‌های میانه اروپا دولت مرکزی نداشته است، بلکه عیلامی‌ها، مصری‌ها، اشکانی‌ها، پارس‌ها و ... که تعداد آن‌ها به چهل سرزمین نسبتاً مستقل می‌رسیده است با اختیارات فراوان در قالب ایالت‌های قومی زندگی می‌کردند. در این الگو ساخت قدرت در دست زمین‌داران بزرگی است که بی‌مزد و مواجب از رعایا بهره‌کشی می‌کنند. زمین‌داران فقط به پادشاه مالیات اندک می‌دهند و البته قدرت او را مشروط و محدود می‌کنند.

اما این کتاب به لحاظ روشی هرچند سعی دارد ترکیبی از روش‌های مدرن (چهارچوب جان مارو) و سنتی را در بستر متون کلاسیک ایران باستان ارائه دهد، ولی مسیر آن متفاوت از روش‌های شرق‌شناسانه است. از سویی، دولت ایران باستان بر مشروعیت مزدایی و پیوند دین و دولت استوار بوده، مفهوم بنیادین اِشه یا عدالت را مفهوم محوری خود می‌داند، مفهومی که کاملاً با منطق مبتنی بر اشغال‌گری نظامی ساختارهای امپراتوری تفاوت دارد. دولت ایران امپراتوری غاصب و جنگجویی نبوده است که به سنت امپراتوری‌های زورگوی نظامی و متجاوز رفتار کند، بلکه هر جا قدم نهاده معابد، قنات‌ها، منزلگاه‌ها، راه‌ها، تنگه‌ها، کاروانسراها و بناهایی را ایجاد و سرزمین‌های تحت اقتدار خود را آباد کرده است. در ساخت سیاسی ایران‌شاهی که خود پیشگام حقوق بشر و احترام به حقوق اقلیت‌ها بود، برده‌داری جایی نداشت، از این رو تفاوت‌های اساسی با ساخت‌های کلاسیک امپراتوری وجود داشت. از سوی دیگر، در ایران باستان قبیله راهزن و غارتگر که بر اساس منطق رانتی غنیمت شکل گرفته باشد قدرت برتر را نداشته است و جامعه ایران دارای طبقات یک‌جانشین و تولیدگر بوده است. لذا منطق قبیله نمی‌تواند تحلیل درستی از دولت باثبات، یک‌جانشین و نسبتاً متکامل ایران باستان ارائه دهد. از جانب سوم، الگوی

پانزده

استبداد شرقی نیز برای نظام ایران‌شاهی دوره باستان کاربرد چندانی ندارد چرا که ایران منابع آبی یکسانی نداشته و از سازوکارهای مختلف مردمی و نه حکومتی برای تقسیم آب استفاده کرده است. دولت ایران‌شاهی بیش از آنکه بر زیرساخت آب پایه استوار باشد مبتنی بر مشروعیت مزدایی و خرد بوروکراتیک بوده است. بالاخره، الگوی فئودالیزم نیز توانایی تبیین ساخت دولت ایران باستان را ندارد. زیربنای اندیشه این دولت بر همزیستی دین و دولت استوار است، در حالی که دولت فئودالی ریشه در روابط اقتصادی و شیوه‌های تولید جامعه دارد و بر اندیشه تحول خطی نظامات تولیدی استوار است.

این کتاب اندیشه سیاسی ایران باستان را با هیچ کدام از روش‌های بالا بررسی نمی‌کند، بلکه بر شاخص‌های دولت مکنون در متون و کتیبه‌های ایران باستان توجه کرده است. علاوه بر کتیبه‌ها تاریخ هزار ساله آن دوران ما را در بررسی اندیشه یاری می‌کند و تقسیم‌بندی ما در کتاب بر اساس سه دوره معروف ایران باستان است. مقدمه دولت ایرانی با احترام به داوری و قضاوت در هگمتانه شکل می‌گیرد. حکومت دیائوکوبه عنوان حکمرانی عادل و مشروعیت مردمی قضات نزد مردم آغازگر امر ایرانی در تاریخ است. بعد از حکومت محلی مادها تولد ایران با سلسله هخامنشیان آغاز می‌شود. کوروش بزرگ سبک نوینی از رواداری و احترام به حقوق دیگران را شکل می‌دهد که پایه‌ای اساسی برای دولت ایران می‌گردد. قبل از کوروش در سلسله‌های محلی بین‌النهرین زور و قدرت نظامی مبنای دولت بود و سنگ‌نوشته‌ها دلالت بر آن دارد که آن‌که بیشتر می‌کشت و رعب و وحشت ایجاد می‌کرد مشروعیت شکل دهی به حکومت داشت. کوروش برای اولین بار در تاریخ بشر پایه اساسی دولت را آبادانی، آزادی، رواداری و احترام به دیگران گذاشت و عنوان کرد مردمان تحت حکمرانی او در آرامش و آسایش خواهند بود. منشور حقوق بشر کوروش عبور بشر از مرحله توحش به تمدن در امر سیاسی است و تاریخ اندیشه سیاسی را می‌توان به قبل و بعد از تولد امر ایرانی دولت‌داری تقسیم کرد. با حمله امپراطوری روم به ایران به فرماندهی اسکندر دولت هخامنشیان سقوط کرد و یونانی‌ها و رومی‌ها در ایران نفوذ پیدا کردند. کمتر از یک قرن ایرانیان از خطه خراسان یعنی سلحشوران اشکانی سلسله ایرانی اشکانیان را تأسیس کردند. اشکانیان نزدیک پنج قرن دولت مشروطه با مجالسی قدرتمند را شکل دادند. خاندان‌های ایرانی در این دولت نقش داشتند یعنی آنان که داریوش را از گنوماته نجات دادند و نام‌هایشان در کتیبه بیستون آمده است. در این سلسله شهر دولت‌هایی شبیه به یونان باستان در ایران با مجالس مشروطه و تابعیت

شانزده

دولت مرکزی شکل گرفت که بر اساس رواداری مذهبی و تکثر فرهنگی هخامنشیان اداره می‌گردید. در پایان قرن پنجم در ایالت فارس یک زرتشتی متعصب به نام اردشیر پاپکان توانست با احساسات مذهبی مردم را با خود همراه کند و سلسله ساسانیان را تأسیس کند. اردشیر پاپکان اعتقاد داشت اشکانیان بیش از اندازه به الگوهای رومی نزدیک شده‌اند و باید از دین مزدایی به صورت رسمی حمایت کرد. پیوند دین و دولت به صورت مینا قرار دادن دین زرتشت در دولت ایران‌شاهی ساسانیان صورتی رسمی پیدا کرد. ساسانیان چهار قرن بر ایران حکومت کردند و به شکل رسمی از همه مبانی دولت ایران‌شاهی دفاع کردند. سیاست داخلی و خارجی ساسانیان بر الگوی دولت ایرانی استوار بود. در این الگو تمرکزگرایی شدید و حمایت از دین رسمی وجود داشت. دولت ساسانیان از بوروکراسی تخصصی برخوردار بود و دایره نفوذ و جامعه‌پذیری سیاسی را تا سطوح مردمی اجتماع با سازوکار نظام خویشکاری و ضمانت اجرایی دین زرتشتی بسط داد. البته همه این داده‌ها با استفاد از روش چهاروجهی جان مارو با محوریت غایت امر سیاسی، کیستی حاکم، چگونگی اعمال قدرت و مبنای مشروعیت سیاسی در این کتاب سامان یافته‌اند.

به هر تقدیر دولت‌های ایران باستان بر اساس بنیان‌های اندیشگی و هستی‌شناختی خود توانستند هزار و اندی سال تداوم پیدا کنند. هیچ دولت متداوم و باشکوهی را در تاریخ نمی‌توان یافت که بدون مبانی فکری و اندیشه‌ای توانسته باشد تداوم یابد. چنان‌که هگل ایرانیان را آغازگر اندیشه دولت در تاریخ تمدن به شمار می‌آورد. این کتاب از منظر اندیشه سیاسی ایران با تمرکز بر متون به جای مانده از دوره باستانی و با استفاده از الگوی اندیشه‌شناختی جان مارو سعی کرده است تصویری روشن از اندیشه سیاسی این دوران را ترسیم کند.

شجاع احمدوند

روح‌الله اسلامی